

در گشای فقه ملا محسن فیض

(۴)

بخش اول و دوم و سوم این گفتار زیر عنوان‌های ذیل مورد بحث قرار گرفتند: مباحث مقدماتی: ۱- فیض فقیه. ۲- معرفی مفاتیح‌الشرایع. ۳- اجتهاد و تقلید. ۴- تقلید از میت. ۵- مأخذهای فقه. ۶- تقسیم احادیث... مباحث فقهی: ۷- نیت. ۸- بلوغ. ۹- نماز جمعه ۱۰- مسافت معتبر در نماز قصر. ۱۱- تحدید در آیه وضو. ۱۲- خشک بودن محل مسح. ۱۳- سخنی در کعبین. ۱۴- غسل ترتیبی. ۱۵- غسل، از وضو کفایت می‌کند. ۱۶- پوست دباغی شده مردار. ۱۷- وضو گرفتن با گلاب. ۱۸- حیوانات تذکیه شده. ۱۹- آب مضاف مانند آب مطلق. ۲۰- عدم انفعال آب قلیل. ۲۱- عدم تنجیس منتجس. ۲۲- آمین گفتن در نماز. ۲۳- جهل داشتن به سمت قبله. ۲۴- مسافت در نماز مسافر. ۲۵- مسافری که شغل او مسافرت است. ۲۶- نماز تمام خواندن کثیرالسفر. ۲۷- احکام سجود. ۲۸- پاکی موضع سجده. ۲۹- قرائت سوره سجده در نماز. ۳۰- یک مسأله در تشهد. ۳۱- یک مسأله در نماز. ۳۲- شك در شماره رکعت‌های نماز. ۳۳- نماز احتیاط. ۳۴- کسی که نماز واجب برعهده دارد آیا می‌تواند نافله بخواند. ۳۵- نماز استیجاری. ۳۶- طهارت اهل کتاب. ۳۷- طهارت مسکرات. ۳۸- فضله و بول همه پرنندگان حلال

گوشت، و حرام گوشت پاك است. ۳۹- حکم شك در رکعت‌های نماز.
 ۴۰- در نمازهای واجب، در رکوع و سجود آنها مسمای ذکر کافی است.
 ۴۱- در نمازهای یومیه، خواندن سوره کامل، پس از حمد واجب نیست.
 ۴۲- وقت نماز جمعه. ۴۳- نماز میت. ۴۴- صحت روزه مغمی علیه (بیهوش، از هوش رفته)، دیوانه، و کودک ممیز. ۴۵- رساندن غبار غلیظ به حلق، روزه را باطل نمی‌کند. ۴۶- در نماز و روزه استیجاری اشکال است.

واینک دنباله آن مباحث، در این بخش چهارم ادامه می‌یابد. یادآور می‌شود که این مباحث به‌ترتیبی که در کتاب مفاتیح‌الشرایع، در فصل‌های مختلف آن آمده، به‌دنبال هم قرار گرفته‌اند، و در این باره نظری از نگارنده بکار نرفته است.

۴۷- عدم وجوب خمس در منافع تجارت و کسب :

فیض در مفاتیح‌الشرایع^۱ گوید: یکی از غنائم و فوائد، سودی است که از تجارت، و صنعت و زراعت عاید انسان می‌شود. مشهور فقها خمس را در آن واجب دانسته، بلکه گروهی از فقها بروجوب آن ادعای اجماع کرده‌اند، بجهت عموم «ماغنتم» در آیه: *فاعلموا ان ماغنتم من شیء فان لله خمسهُ وللسول ولذی القربی و...*^۲ و این بدان معنی است که هر چه غنیمت و سود می‌برید خمس دارد و ارباح تجارت را هم شامل می‌شود، بعلاوه روایات مستفیض، بلکه متواتر دلالت بروجوب خمس دارند.

سپس ملامحسن فیض چنین ادامه می‌دهد: ولی آنچه از روایات استفاده می‌شود این است که ائمه طاهرین علیهم‌السلام وجوب خمس را از شیعه برداشته، و آن را بر شیعیان خود حلال گردانیده‌اند، در یک روایت امام علیه‌السلام فرموده است: حتی خیاط که جامه‌ای را به‌پنج‌دانگ^۳

۱- ج ۱ ص ۲۲۴، ۲۲۵.

۲- آیه ۴۳ از سوره انفال.

۳- هر دانگ يك ششم درهم است (منتهی‌الارب).

می‌دوزد، يك دانگ آن مال ما (ائمه) است، ولی ما آن را بر شیعیان خود حلال کردیم تا پاك به دنیا آیند و آنگاه امام فرموده است: کسانی که پدران مرا دوست می‌دارند، ما حقوق خود را که در دست آنان داریم بر آنان حلال گردانیدیم و باید حاضران به غائبان ابلاغ کنند^۱.

و در روایت دیگری امام فرموده است: حق ما تا قیام حضرت قائم عجل‌الله فرجه، شریف برای شیعیان ما حلال است.

و در روایت دیگری فرموده است: مردم به وسیله شکم‌ها و آلات تناسلی خود هلاک می‌شوند چرا که حق ما را نمی‌پردازند ولی آگاه باشید که ما حق خود را بر شیعیان خود و فرزندان آنان حلال کردیم.

ابن جنید اسکافی گوید: امام نمی‌تواند آنچه را که امام دیگر مالک است حلال کند و مرادش این است که فرضاً اگر امام صادق علیه‌السلام حق خود را حلال کرده ائمه پس از او که حقشان را حلال نکرده‌اند.

محقق حلی سخن اسکافی را بدینگونه مردود می‌شناسد که امام علیه‌السلام چیزی را حلال نمی‌کند مگر آنچه را که ولایت در تحلیل آن دارد (و وقتی به عنوان مقام امامت و ولایت آن را حلال کرد، دیگر مال شخصی نیست و مثل آنست که همه ائمه آن را حلال کرده باشند).

سپس فیض به سخنان خود چنین ادامه می‌دهد: بلی، این را می‌توان گفت که حلال کردن ائمه، اختصاص به حق خود آنان یعنی سهم امام پیدا می‌کند و حقوق سایر اصناف یعنی یتیم و مسکین و ابن سبیل به قوت خود باقی است، و در این نیز نکته‌ای است که بعداً بدان اشاره خواهد شد^۲ و خلاصه آن این است که خمس ارباح مکاسب همه‌اش از ائمه علیهم‌السلام است، مگر آنکه گفته شود معنی این جمله که خمس مال ائمه است این است که آنان حق دارند در زمان حضور خود در آن تصرف کنند و آن را

۱- وسائل الشیعه ۶/۳۸۱ و رجوع به وافی جزء ششم ص ۴۵-۴۸ شود.

۲- ملامحسن فیض در مفاتیح‌الشرایع ج ۱ ص ۲۲۸ این مسأله را توضیح بیشتری داده و می‌گوید بعضی روایات به این نکته اشعار دارد که خمس همه‌اش از امام علیه‌السلام است.

به هر که خواهند و هر گونه صلاح بدانند بدهند نه غیر آنان و در این صورت مثلاً در مثل زمان ما فقط سهم امام علیه السلام ساقط می شود نه سهام بقیه اصناف و بهر حال این مسأله از متشابهات است و علم آن نزد خدا است.

ملا محسن فیض در مفتاح ۲۶۰ مفاتیح الشرایع^۱ در بحثی تحت عنوان سقوط سهم امام علیه السلام در حال غیبت گوید: آیا وجوب خمس در حال غیبت امام علیه السلام ساقط شده است؟ بخاطر اجازه‌ای که داده‌اند. یا واجب است نگهداری خمس و سپس وصیت کردن به آن (و سپردن آن به وارث صالح) تا زمانی که امام حضور پیدا کند، و آنگاه آن را به امام علیه السلام تحویل دهند؟ زیرا خمس حق اوست و باید حتی الامکان بدست خود او برسد، یا خمس را باید زیر خاک پنهان کرد، زیرا وقتی امام علیه السلام قیام کرد خداوند او را به گنج‌ها (ی مشتمل بر خمس) راهنمایی می کند؟ چنانچه در خبر آمده است یا نصف خمس به مستحق آن داده می شود و آنچه مختص به امام علیه السلام است نگهداری می شود یا به صورت وصیت، یا پنهان کردن زیر خاک؟ یا همه خمس به مستحق موجود پرداخته می شود؟ اقوالی است که هر یک از آنها طرفدارانی دارد، و نزد من آنچه صحیح تر است این است که آنچه مختص به امام است، وجوب آن ساقط است، زیرا ائمه علیهم السلام آن را برای شیعیان خود حلال کرده‌اند و سهام بقیه اصناف به آنان داده می شود زیرا هیچ مانعی از آن وجود ندارد و اگر همه خمس به مصرف مستحقین برسد بهتر و به احتیاط نزدیکتر است، و این کار را فقیه مورد اطمینان سرپرستی می کند و عهده دار می شود همانطور که از غائب سرپرستی می کند.

حد لواط

در مفاتیح الشرایع آمده است^۲:

نظر مشهور فقها این است که حد لواط با تحقق یافتن دخول، قتل

۱- ج ۱ ص ۲۲۹.

۲- ج ۲ ص ۷۴.

است، خواه فاعل آن باشد، یا مفعول، محصن^۱ باشد، یا غیر محصن، مسلمان باشد، یا کافر، آزاد باشد، یا بنده، بدلیل نصوص و روایات مستفیض.

سپس ملامحسن فیض فتوای خود را بدین صورت بیان می‌کند:

قول صحیح‌تر این است که دخول و احصان هر دو، شرط هستند برای کشتن فاعل لواط، یا رجم او چنانچه همین معنی از صحیحۀ ابوبصیر استغاده می‌شود، و آن این است: در کتاب علی علیه‌السلام آمده است که: هر گاه مردی را بگیرند که با پسر جوانی زیر لحافی، برهنه باشند، مرد را تازیانه می‌زنند و جوان را ادب می‌کنند و اگر دخول کرده و محصن باشد سنگسار می‌شود^۲ و در مرسله ابن عمیر آمده است: درباره کسی که در لواط، دخول کند، براو سنگسار شدن است، اگر محصن باشد، و براو حد است (یعنی صد تازیانه) اگر محصن نباشد^۳.

اینک معنی احصان: در کتاب مبادی فقه و اصول^۴ آمده است: اگر چه مردم، زن شوهردار، یا مرد زن‌دار را محصنه و محصن می‌شمارند، ولی محصن و محصنه بودن، هشت شرط دارد که یکی از آنها شوهر داشتن زن، وزن داشتن شوهر است. شروط احصان عبارتند از: ۱- زن داشتن به گونه‌ای که زن متعلق به او باشد به عقد دائم یا به ملک یمین. ۲- دخول موجب غسل. ۳- دخول از جلو. ۴- بلوغ مرد. ۵- عقل. ۶- آزادی. ۷- برای مرد رسیدن به زن خود یعنی تمتع بردن از او ممکن باشد در آغاز روز و پایان آن. ۸- علم به دخول حاصل شود و علم در صورتی تحقق می‌یابد که مرد خود بدان اقرار کند، یا بینه‌ای بدان گواهی دهد و گرنه با خلوت کردن مرد با زن خود یا حتی فرزند داشتن از او، نزدیکی کردن ثابت نمی‌شود، این شرائط که در احصان مرد گفته شد در احصان زن نیز شرط است.

۱- معنی و شرائط احصان در دنباله همین بحث خواهد آمد.

۲- وسائل الشیعه ۴۲۱/۱۸.

۳- همان ه‌أخذ.

۴- چاپ دوم، از علیرضا فیض ص ۲۴۷.

۴۹- حد سحقی (مساحقه) :

در مفاتیح الشرایع^۱ آمده است:
مشهور فقها گویند: حد سحقی صد تازیانه است، به دلیل روایت موثق
که می گوید: زن سحقی کننده تازیانه می خورد (صد تازیانه)^۲.
سپس فیض گوید: بعضی از فقها گفته اند: زن سحقی کننده اگر دارای
احسان باشد سنگسار می شود و اگر دارای احسان نباشد صد تازیانه به او
می زنند، بدلیل روایت حسن که می گوید حد او حد زانی است^۳ و روایت
صحیح و غیر آن بصراحت دلالت دارند که سحقی کننده محصنه سنگسار
می شود و این قول صحیح تر است، و روایت اول بر غیر محصنه حمل می شود.

۵۰- حلیت، یا حرمت اکل ماهیان بی فلس و سایر آبزیان :

در مفاتیح الشرایع^۴ آمده است:

گفته اند: خوردن هر حیوان آبزی (دریائی) که به صورت ماهی
نیست حرام است، بجز پرندگان دریائی بدون خلاف بین ما (امامیه) ولی
من دلیل آن را نیافتم، و در روایتی آمده است: هر حیوان دریائی که مثل
آن در خشکی حلال گوشت است، خوردنش جایز است، و هر حیوان دریائی،
که مانند آن در خشکی حرام گوشت است، خوردنش جایز نیست^۵.

آنچه بدون اختلافی بین همه مسلمین، خوردن آن جایز است ماهی
پولک دار است، اعم از اینکه فلس بر بدن ماهی باقی مانده باشد مانند
ماهی شبوط، یا باقی نمانده و ریخته باشد مانند کنعند (کنعت) و اخبار
مستفیض بر آن دلالت دارند، اما ماهی ای که در اصل، و از اول فلس
(پولک) ندارد، آیا جایز است خوردن آن، میان فقها اختلاف است، زیرا

۱- ج ۲ ص ۲۶.

۲- وسائل الشیعه ۴۲۵/۱۸.

۳- همان مأخذ.

۴- ج ۲ ص ۱۸۴-۱۸۵.

۵- وسائل الشیعه ۳۵۱/۱۶.

روایات معتبره باهم اختلاف دارند (بعضی دلالت بر حرمت و بعضی دلالت بر جواز دارند) قائلین به حرمت، روایات مخالف را بر تقیه حمل کرده‌اند، و قائلین به حلّیت روایات ناهیه را حمل بر کراهت نهوده‌اند، برپایه جمع بین روایات متعارض.

فتوای اول مشهورتر است، ولی فتوای دوم ظاهرتر است بخاطر روایات صحیح‌های که دلالت بر حلّیت دارند، از جمله این روایت: راوی گوید: از امام سؤال کردم درباره جری و مارماهی و زمیر و ماهیان دیگر که فلس ندارند آیا حرام است خوردن آنها؟ امام علیه‌السلام فرمود: ای محمد (نا م راوی است) این آیه را که در سوره انعام است بخوان: قل لا اجد فیما اوحی الی محرماً علی طاعم یطعمه الا ان یکون مینة اودماً مسفوحاً اولحم خنزیر فانه رجس، اوفسقا احل لغیرالله به فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فان ربک غفور رحیم (آیه ۱۴۷ از انعام) ترجمه تحت‌اللفظی: ای پیغمبر! بگو: من نمی‌یابم در آنچه به من وحی شده است، حرامی را بر خورنده‌ای که می‌خورد آن را مگر آنکه مردار، یا خون ریخته شده، یا گوشت خوک باشد که پلید است، یا فسقی باشد که بر آن نام غیر خدا برده شده است، پس هر که مضطر باشد در حالیکه نه باغی است و نه عادی پس پروردگار تو آمرزنده و مهربان است.

راوی گفت: من همه آیه را خواندم تا از آن فارغ شدم، پس امام علیه‌السلام فرمود: فقط حرام همان است که خدا و رسول او صلی‌الله‌علیه‌وآله در کتاب خدا (قرآن) حرام کرده‌اند، ولی آنان گاه چیزهایی را نمی‌پسندند و از آنها کراهت دارند، پس ما هم از آنها کراهت داریم.^۱
روایت دیگر: مکروه است هر حیوان دریائی که فلس نداشته باشد مثل برگ، و حرام نیست بلکه مکروه است.^۲

باوجود اینها حرام بودن جری (بکسر جیم و تشدید راء) که به آن

۱- وسائل‌الشیعه ۳۳۵/۱۶

۲- همان مأخذ و صفحہ.

جریث نیز می گویند (و نوعی ماهی بی فلس است) نزدیک است، اجماعی باشد و احادیث مستفیض دلالت بر حرمت آن دارند^۱ و بعضی اخبار آن را از حیوانات مسخ شمرده است و در حدیث صحیح آمده است که خوردن جری و خرچنگ و لاک پشت، حلال نیست، و نیز در حدیث صحیح است، هیچ نوع ماهی مکروه نیست مگر جری^۲.

شیخ طوسی گوید: آنچه موجه است این است که نهی از خوردن ماهیان بی فلس نهی تنزیهی است و کراهت به معنی حرمت ندارد مگر جری.

۵۱- ذبیحه اهل کتاب :

در مفاتیح الشرایع آمده است^۳:

بنابر نظر مشهور، در ذبح حیوانات از قبیل گوسفند و غیره شرط است که ذبح کننده مسلمان باشد یا در حکم مسلمان باشد، مانند کودک، بنابراین آنچه را کافر ذبح می کند، حلال نیست، خواه کافر، اهل کتاب باشد (مانند یهود و نصاری و مجوس) یا غیر کتابی باشد.

ابن بابویه قمی، و فرزندش شیخ صدوق، و حسن ابن ابی عقیل عمانی، و ابن جنید اسکافی، در مورد ذبیحه اهل کتاب با نظر مشهور مخالف هستند. مشهور باین دلیل تمسک کرده اند: ۱- آیه شریفه: لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه، وانه لفسق^۴ ترجمه: از آنچه نام خدا بر آن برده نشده است نخورید که آن فسق است. و گفته اند: چون کفار به هنگام ذبح کردن نام خدا را نمی گویند پس خوردن ذبیحه آنان حلال نیست، و اگر نام خدا را هم ببرند، سودی ندارد زیرا درباره خدا باورهای نادرستی دارند که سزاوار شأن خدای تعالی نیست.

۲- نصوص معتبر که در آنها نهی شده است از خوردن ذبیحه اهل کتاب.

۱- همان مأخذ.

۲- همان مأخذ / ۱۶ / ۳۳۴.

۳- ج ۲ ص ۱۹۵.

۴- آیه ۱۲۱ از سوره انعام.

از کتاب وافی^۱ به‌عنوان نمونه چند روایت از آنها را مطالعه می‌کنیم:
الف: راوی گوید: از حضرت ابو‌عبدالله امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ ذبیحۀ کافر ذمی پرسیدند. حضرت فرمود: نخورید، اگر نام خدا را بر آن برده باشد، یا نبرده باشد.

ب: از حضرت ابو‌جعفر علیه‌السلام دربارهٔ ذبیحۀ نصاری عرب سؤال شد که آیا ذبیحۀ آنان را می‌توان خورد، فرمود: امام علی بن حسین علیه‌السلام از ذبیحۀ آنان، و صید آنان، و نکاح آنان نهی می‌فرمود.

ج: در روایتی آمده است که معلی بن خنیس، و ابن ابی‌یعفور در سفری همراه یکدیگر بودند، یکی از آنان از ذبیحۀ یهود و نصاری می‌خورد، و دیگری نمی‌خورد، سپس نزد حضرت ابو‌عبدالله آمدند، و حکم مسأله را جویا شدند: حضرت فرمود: کدام یک از شما از خوردن ذبیحۀ آنان امتناع می‌کرد، یکی از آن دو گفت: من، حضرت فرمود تو کاری نیکو کرده‌ای.

د: مردی به حضرت امام صادق علیه‌السلام گفت: ما همسایه‌ای داریم قصاب که یک یهودی را برای ذبح کردن گوسفندان خود می‌آورد تا یهودی‌ها از وی گوشت بخرند. حضرت فرمود: از ذبیحۀ او نخور، و از او گوشت نخور.

ه: راوی گوید: از حضرت امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ ذبیحۀ اهل کتاب پرسیدم، فرمود: قسم بخدا آنان ذبائح شما را نمی‌خورند، چگونه شما بر خود حلال می‌کنید که از ذبائح آنان بخورید، در ذبائح، نام خدا بردن، شرط است، و اطمینان نیست بر کسی جز مسلمان (که نام خدا را ببرد).

سپس در کتاب مفاتیح‌الشرایع آمده است^۲.

از آیهٔ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضُهُمْ يَتَّبِعُونَ آيَاتِهِمْ لِيَتَّخِذُوا مِنْكُمْ حُرْمَةً إِنَّهُمْ كَانُوا خَائِفِينَ

۱- جلد سوم، جزء یازدهم، ابواب صید و ذبائح اهل کتاب و مشرکین ص ۳۶.

۲- ج ۲ ص ۱۹۵.

داده‌اند: غرض از آیه مزبور آن است که باید هر کسی که امر ذبح کردن را تصدی می‌کند نام خدا را بر آن ببرد و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده است نباید خورد، پس منع در آیه از جهت عدم ذکر خدا است نه از جهت کفر آنان بلکه شیخ صدوق شرط دانسته است، در حلیت، که از آنان، نام خدا بهنگام ذبح کردن شنیده شود با آنکه یهود و نصاری نیز به‌خدای تعالی اقرار و اعتراف دارند، و اگر گفته شود که آنان درباره خدا اعتقادات ناپسندی دارند که لایق شأن خدا نیست، گوئیم: در فرقه‌های مسلمین نیز کسانی هستند که امور زشت و ناپسندی را به‌خدا نسبت می‌دهند که کمتر نیست از آنچه آنان نسبت می‌دهند، با آنکه برای آیه وجوه و محمل‌های دیگری نیز هست.

باین روایت از کتاب وافی توجه کنید: زراره از حمران نقل می‌کند که گوید: ما شنیدیم که حضرت ابو جعفر علیه السلام درباره ذبیحه ناصبی، و یهودی و نصرانی فرمود: از ذبیحه آنان نخور، مگر آنکه بشنوی نام خدا را بر آن می‌برند آیا قول خدای را شنیده‌ای که فرمود: لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه؟ راوی گوید: گفتم: مجوسی چگونه؟ فرمود: آری هر گاه از او شنیدی که نام خدا را می‌برد (یعنی بهنگام ذبح کردن، از آن بخور) و بار دیگر به قول خدا استناد فرمود و گفت: آیا شنیدی قول خدا را که فرمود: لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه^۱.

سپس فیض در مفاتیح الشرایع چنین ادامه می‌دهد: در چند روایت بعد از آنکه (امام) ذبیحه یهود و نصاری و مجوسی را حلال دانسته، راوی از امام علیه السلام پرسیده است: اگر چه نام مسیح را بر ذبیحه ببرند؟ امام فرموده است: اگر چه این نام را بگویند، زیرا با آن، نام خدای تعالی را اراده می‌کنند^۲.

آنگاه فیض درباره روایاتی که بر تحریم ذبیحه اهل کتاب استناد شده

۱- الوافی جلد سوم جزو یازدهم، باب ذبائح اهل کتاب ص ۳۸.

۲- رجوع بدو سائل المشیعه ۲۸۹/۱۶ شود.

است، در مغانیح الشرایع گوید: آنچه از آن روایات، صحیح است دلالت بر تحریم ندارد، و روایات ناصحیح، بر فرض که دلالت آنها را بر حرمت، قبول داشته باشیم معتبر نیستند، با آنکه در بعضی از آن روایات آمده است که از ذبیحۀ نصارای عرب نخورید، و حکم مخصوص شده است به نصارای عرب، و اگر تحریم، عمومیت داشته باشد، این تخصیص چه فایده دارد؟ و سراینکه آن را به نصارای عرب اختصاص داده، این است که آنان در زمان ظهور اسلام (که مذهب آنان منسوخ گشته است) به نصرانیت گرویده‌اند، از این رو از آنان قبول نمی‌شود، با آنکه روایات باصطلاح دال بر تحریم، معارض هستند با روایات دیگری که دارای سند صحیح‌تر و دلالت روشن‌تری می‌باشند.

سپس گوید: قائلین به حلیت ذبائح اهل کتاب، باین دلیل‌ها تمسک کرده‌اند:

۱- آیه شریفه: و طعام الذین اوتوا الكتاب حل لکم^۱ یعنی طعام اهل کتاب بر شما حلال است، و مراد از طعام یا هر چیزی است که خورده می‌شود، بطور مطلق، بنابراین، ذبیحۀ آنان را نیز شامل می‌گردد، یا مراد از طعام، خصوص ذبائح آنان است، چنانچه بعضی چنین تفسیر کرده‌اند، و در این صورت نص است در حلیت ذبائح آنان، و اما اینکه طعام را حمل بر حبوب کنند، چنانچه در اخبار^۲ وارد شده است، بعید است، با آنکه حلیت حبوبات، اختصاص به اهل ذمه ندارد، بلکه جمیع اصناف کفار را شامل می‌شود.

۲- دلیل دیگر بر حلیت ذبائح آنان روایات صحیحۀ صریحۀ مستفیضه است که در بعضی از آنها آمده است که: گفته می‌شود آنان نام خدا را به هنگام ذبح نمی‌برند، امام علیه السلام فرموده است:

اگر نزد آنان حاضر بودید، و نام خدا نبردند از آن نخورید، و نیز

۱- آیه ۵ از سوره مائده.

۲- فیض در اصطلاح خود خبر را به روایتی اطلاق می‌کند که ضعیف است.

امام فرموده است: اگر غائب بود بخورد^۱.

و سپس فیض در مفاتیح الشرایع اضافه کرده است:

اولی و سزاوارتر آن است که: بجای اینکه اخبار دال بر حلیت، حمل بر تنقیه شوند، اخبار ناهی، حمل بر کراهت گردند زیرا بعضی از آنها ظهور در کراهت دارند...

واینک از کتاب الوافی^۲ چند روایت از روایات دال بر حلیت ذبائح اهل کتاب را مطالعه می کنیم:

۱- ابن ابی عمیر گوید: جمیل و محمد بن حمران از حضرت ابو عبدالله علیه السلام درباره ذبائح یهود و نصاری و مجوس سؤال کردند؟ امام علیه السلام فرمود بخورید، بعضی گفتند: آنان نام خدا را بر آن نمی برند، فرمود: اگر حاضر بودید و نام خدا را نبردند نخورید، و سپس فرمود: اگر غائب بود بخورد.

۲- از حسن بن صفوان از ابن مسکان از محمد حلبی نقل شده که گفت: از حضرت ابو عبدالله علیه السلام درباره ذبیحه اهل کتاب، و زنان آنان پرسید، امام فرمودند اشکالی ندارد.

۳- عبدالملک بن عمرو گوید: از امام ابو عبدالله علیه السلام درباره ذبائح نصاری پرسیدم، امام فرمود: اشکالی ندارد، گفتم: آنها نام مسیح را بر آن می برند؟ فرمود: از نام مسیح، خدا را اراده می کنند.

۴- ابوبصیر گوید: از حضرت ابو عبدالله علیه السلام درباره ذبیحه یهودی؟ سؤال کردم؟ فرمود: حلال است. گفتم: اگر چه نام مسیح بر آن برده می شود، فرمود: اگر چه نام او برده شود، مراد خدای تعالی است. در اینجا فیض تحت عنوان «بیان» گوید: اظهر بجای یهودی، مراد نصرانی است، و شاید آن از سهو و اشتباه نساخ باشد.

۵- راوی گوید: به حضرت ابو جعفر علیه السلام عرض کردم، حدیثی را برای من بفرما و آن را برای من املاء کن که بنویسم، حضرت فرمود:

۱- وسائل الشیعه ۲۸۹/۱۶ و رجوع به الوافی ج ۳ جزو یازده ص ۳۶ شود.

۲- همان جلد و صفحه.

پس حافظه شما مردم کوفه کجارت؟ گفتم: می‌خواهم آن را املاء کنی و من بنویسم تا هیچکس آن را بر من رد نکند: چه می‌فرمائید دربارهٔ مجوسی که بسم‌الله گفت و سپس ذبیح کرد؟ حضرت فرمود: بخور از آن. گفتم چه می‌فرمائید دربارهٔ مسلمانی که ذبیح کرد و بسم‌الله نگفت؟ فرمود: نخور از آن. خدایتعالی فرموده است: کَلُوا مِمَّا ذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ^۱، و نیز فرموده است: لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكَرْ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ.

۶- راوی گوید: به حضرت ابوالحسن علیه‌السلام گفتم: یکی از خویشان نصرانی من مرغ و جوجه‌ای برای من کباب کرده و هدیه فرستاده، و برای من فالوده درست کرده است، آیا آنها را بخورم؟ فرمود: اشکالی ندارد.

۷- امام صادق فرمود: از ذبیحهٔ یهودی و نصرانی و مجوسی و جمیع کسانی که مخالف دین هستند نخور مگر آنکه بشنوی نام خدا را بر آن می‌برد.

۸- در کتاب علی‌علیه‌السلام آمده است: یهودی و نصرانی و مجوسی گوسفند قربانی شما را ذبیح نکنند و اگر ذبیح کردند از آن بخورید، هرگاه نام خدا را بر آن برده باشند^۲.

ناتمام

۱- آیهٔ ۱۱۹ از سورهٔ انعام.

۲- الوافی ج ۳، جزو ۱۱ ص ۳۶.